

بنام خداوند دانا و حکیم

بودن

محمد احمدی فر



انتشارات نظری

عنوان و نام پدیدآور
مشخصات نشر
مشخصات ظاهری
شابک
وضعیت فهرست‌نویسی
موضوع

بودن / محمد احمدی فر
تهران : انتشارات نظری، ۱۴۰۴
۶۴ / صفحه
۹۷۸-۶۲۲-۳۳۵-۳۰۱-۷
فیپا
شعر فارسی - قرن ۱۴

رده بندی کنگره
رده بندی دیویی
شماره کتابشناسی ملی

PIR ۸۳۳۴
۸۱۶/۶۲
۱۰۱۶۰۸۲۷

نام کتاب : بودن
نام نویسنده: محمد احمدی فر
نوبت چاپ : اول - ۱۴۰۴
شمارگان : ۵۰۰

« کلیه حقوق مادی ، چاپ و نشر مخصوص و محفوظ ناشر می‌باشد »

دفتر مرکزی : تهران، خیابان ولی عصر (عج) ، خیابان سید جمال الدین اسدآبادی (یوسف آباد) ،

نیش خیابان فتحی شقایق ، جنب بانک سپه پلاک ۳۲ ، طبقه ۲ ، واحد ۱۷

E-mail: nazaribook@yahoo.com

www.nashrenazari.com



انتشارات نظری

تلفن : ۸۸۱۰۲۷۷۵
همراه : ۰۹۱۹۰۱۲۹۴۵۵

فهرست

- روزگار ما ۹
- تیک و تاک ۱۰
- شب رهایی ۱۱
- اصل خویش ۱۲
- شب و ماهور ۱۳
- شیشه ی عمر ۱۵
- نیمه راه ۱۶
- چشمه ی دل ۱۷
- می خواهم نمی خواهم ۱۸
- گمشده ۱۹
- شب ما ۲۱
- اردوی بهشتی ۲۲
- دلدار ۲۴
- تاجر بی خط ۲۶

۲۸.....	دنیا
۲۹.....	حر
۳۰.....	لوح زندگی
۳۲.....	اسرار جهان
۳۳.....	غرور مردم دین
۳۵.....	زمانه
۳۷.....	گاه زمان
۳۸.....	میشد اگر میشد
۴۰.....	نقطه چین
۴۲.....	دل نوشت
۴۳.....	بودن
۴۵.....	تب و تاب
۴۷.....	انتظار
۴۸.....	الغبا
۵۰.....	شب چراغ
۵۱.....	بوی عشق

دیگر	۵۲
هویج	۵۴
دنیايي که نیست	۵۵
درون	۵۶
آتش و دل	۵۷
رهایی	۵۹
راه	۶۰
شب و کوهستان	۶۱
دنیا	۶۲
دیگر	۶۴

مقدمه :

چه خوب بود اگر میدانستند که وقت بودن باید ارزش نهاد و وقت رفتن یاد بودن داشت.

چه خوب بود اگر میدانستند که بهای انسانیت یاد است در بودن و ماندن در یاد به وقت نبودن.

چه خوب بود اگر نگاه آدمی به جامه ی زراندود به مثابه نگاه اخلاقی به علم و معرفت ارزشمند و والا شود.

چه خوب بود اگر سکوت ما نشانه ی ندانستن و سلام ما نشانه ی حماقت ما نبود.

چه خوب بود اگر میدانستیم چه زود دیر میشود گاهی.

تقدیم به نگاه زیبای همسرم.

با احترام

محمد احمدی فر- ماهور

«روزگار ما»

میشود گاهی به کوهستان پایسته رفت از روزگار

دلت را سفره ای گستره کرد، رفت از روزگار

به سنگی از دل نویسی، نوایی سر کنی

به هر آبی به این چشمه، سر کنی از روزگار

درخت یاد به خاک این دلت نگاری از امید

سرت بالا بگیری، نگاهت بر کنی از روزگار

بنازی سنگ خود از دلنوازی، گاهی به چند

گهی آتش زنی چشم بد، گهی نازی کنی بر روزگار

خدای را به کوهستان خود یادی کنی

به پندار نیک، نام نیک، گفتار نیک روزگار

دمی آواز زنی با طعم دل در دوستان

به برگی سازی زنی، دل ببندی بر روزگار

«تیک و تاک»

تیک و تاکی میکند ساعت به دیوار دلم
میشود حال دلم جنگل به احوال دلم
ساعتم گاهی به شب برگ بی خوابی شده
برگی از گل برگ جان بر سبک خواب دلم
ناز پروده بودش در میان دشت و کوه
همچون غزال تیزپا در زمین پای دلم
آه چه بیدادی کند گر مرا دریا کنی
این که رودی عاشقم در قدم های دلم
سفره ام گسترده شد شب به شب تا صبح راز
این همه روزی به ما بر قدم های دلم
سال ها بر سرعت یک دو روزی بیشتر
میشود یک عکس و قاب در نهان حال دلم
لحظه ای با خود نشینم در تمام عمر خویش

یک دو صد معشوق بود سر به دیوان دلم

«شب رهایی»

جور دیگری است دنیا، هوای دیگری دارم

مثال دانه ای تنها، به خاکم من تنی دارم

به این سو گر فتادم دست و بر زمین غلطیده

من اینبار بهر ریشه، چه تابی و تبی دارم

رها گشتم به سرما و به یخ ولی تنی تب دار

رهایی را به جان جستم ولیکن بازهم شبی دارم

جور دیگری است اما، به خاکی دگر باید

همی راه پوییدم ولی هوای دیگری دارم

به خورجینی وفا کردم، به طعم پرواز کردن

چو بر خوابست و بیداری، سرای باوری دارم

به دریا هم فرون خواهم، چه طوفانی چه بارانی

که قایقران بودم و اما خدایی در برم دارم

تنم محکم، دلم شاد است به صاحب در سماواتم

اگر اربابی و صاحب، خودم هم عالمی دارم

دو دستم بر گدایی بود، دعایی بهر آزادی

به پا گشتم در این احوال، خدا را عالمی دارم

صبا را گفت بر ماهور، به این حال دگرگونم

به هر عالم که میدانی، خدایت را تنی دارم

دلم دریا دلم در باد و بر طوفان میخواند

من این را خوب میدانم، رهایی را شبی دارم

«اصل خویش»

یک دو روزی بیشتر، جا مانده ام در یاد خویش

لحظه ای در کوی دوست، پروانه در احوال خویش

در باورم در زندگی، در پیچ و تاب خستگی

پيله ای ابریشمی، بافته ام در خوان خویش

ای که بر خوی منی، هم صراط و سوی منی